

باسمه تعالی

۲ اوامر
۲ ماده امر
۲ جهت سوم: ظهور ماده امر در وجوب
۲ تبادر
۲ مویدات
۲ موید اول: آیه ۶۳ سوره نور
۲ موید دوم: روایت سواک
۳ موید سوم: روایت بریره
۳ موید سوم: صحت احتجاج
۳ الف: احتجاج عرفی
۳ ب: احتجاج شرعی
۴ ادله قول به وضع امر برای جامع طلب
۴ دلیل اول: صحت تقسیم امر به وجوب و استحباب
۴ اعمیت مقسم بودن از حقیقت و مجاز
۴ دلیل دوم: اولویت مشترک معنوی
۵ جواب: استحسانی بودن تعارض احوال
۵ دلیل سوم: ماموریه بودن مستحبات
۵ جواب: اشکال کبروی
۵ بررسی کلام مرحوم آخوند
۶ جهت اول: میز بین وجوب و استحباب
۶ قول قدماء: ترکب معنای وجوب و خلاف ارتکاز بودن ترکیب
۶ قول مرحوم آخوند: بساطت معنای وجوب
۶ اشکال: عدم وصف اعتباریات به شدت و ضعف
۷ جواب: وصف اعتباریات به شدت و ضعف
۷ منشا اشتباه

موضوع: جهت سوم: وجوب / ماده امر / بحث اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد اعتبار علو تمام شد و مختار مرحوم آخوند این شد که علو برای صدق امر کفایت میکند. اکنون بحث میشود که ماده امر برای وجوب وضع شده است یا برای جامع بین وجوب و استحباب وضع شده است؟

اوامر

ماده امر

جهت سوم: ظهور ماده امر در وجوب

امر اگر به معنای طلب باشد آیا برای مطلق طلب وضع شده است یا برای خصوص طلب ایجابی وضع شده است؟ مرحوم آخوند میفرماید امر برای طلب وجوبی وضع شده است. و دلیل ایشان تبادل و یک سری مویدات است

تبادل

امر و الفاظی که در لغات دیگر مرادف با امر است طلب اکید و وجوب را میرساند اگر مثلاً گفته شود که فرمان من این است که فلان کار را انجام بدهی و اراده ترخیص نیز داشته باشد مجاز است.

مویدات

موید اول: آیه ۶۳ سوره نور

قوله تعالى: «... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

در آیه مذکور ماده امر استعمال شده و مفاد استدلال چنین است که هرکجا عنوان امر تحقق پیدا کرد، مخالفتش وجوب حذر و معرضیت برای فتنه یا عذاب الیم دارد، اگر امر دلالت بر وجوب نمی‌کرد چرا مخالفت‌کننده با امر باید در معرض فتنه یا عذاب الیم باشد؟ پس نتیجه می‌گیریم که هرکجا امر تحقق پیدا کرد، نفس مخالفت امر، اثرش وجوب حذر است.

موید دوم: روایت سواک

قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): لو لا ان اشقّ على امتي لامرتهم بالسواك مع كل صلاة».

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۶۳.

از حدیث مذکور، استفاده می‌شود که امر انسان را در مشقت قرار می‌دهد و اگر امر دلالت بر طلب لزومی نمی‌کرد که انسان در مشقت واقع نمی‌شد، پس ظاهر آن روایت، این است که امر مشقت‌آور می‌باشد و این مطلب، در صورتی است که امر بر طلب وجوبی دلالت کند زیرا طلب استحبابی که کلفت آفرین نیست.

موید سوم: روایت بریره

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): (لَوْ رَاجَعْتَهُ) فَأَنَّهُ أَبُو وَلَدِكَ «فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «لَا أَنَا شَفِيعٌ» فَقَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ» عرض کرد یا رسول الله به من امر می‌کنید که من مجبور به اطاعت شوم پیامبر گرامی فرمودند «خیر» من «امری» ندارم بلکه شفاعت می‌کنم.

مستفاد از روایت، این است که اگر «امری» از ناحیه پیامبر می‌بود، دیگر حق مخالفت وجود نمی‌داشت.

موید سوم: صحت احتجاج

الف: احتجاج عرفی

اگر امری از مولا صادر شود و عبد با آن مخالفت نماید، عقلاء با عبد عاصی احتجاج نموده و او را مذمت و توبیخ می‌کنند که چرا با امر مولا مخالفت کردی پس معلوم می‌شود که وجود امر حق مخالفت را از انسان سلب نموده و مخالفت با آن، موجب استحقاق مذمت است. فلذا از صحت مواخذه در جایی که امر بدون قرینه وارد شده است کشف میشود که امر بدون قرینه برای طلب اکید وضع شده است.

ب: احتجاج شرعی

خداوند در قضیه سجده نکردن ابلیس بر آدم چنین فرموده است: «... ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أُمِرْتَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» یعنی با اینکه تو را امر به سجده نمودیم چه چیز باعث شد که در برابر آدم سجده نکنی و ظاهر آیه، این است که هرکجا عنوان «امر» محقق شد، نباید مخالفت نمود و مخالفت با امر، زمینه توبیخ و مذمت را فراهم می‌کند و این مطلب در صورتی است که «امر» برای وجوب و طلب لزومی باشد

۱ (۲) - سورة اعراف: ۱۲ و ۱۱.

نکته اول: اگر چه در آیه شریفه صیغه امر به کار رفته است ولی در اینجا از این حیث است که مصداق برای ماده امر قرار گرفته است فلذا توبیخ میتواند مستند به امر خداوند باشد.

نکته دوم: صحت احتجاج در عداد مویدات است نه اینکه دلیل باشد و هم ردیف تبادر باشد. زیرا اولاً عطف به مویدات قبلی است و اگر عطف به تبادر باشد فصل بین معطوف و معطوف علیه است و خلاف ارتکاز است و ثانیاً در بحث صیغه امر نیز همین بحث مطرح میشود و مرحوم آخوند کلمه تایید را می آورد.

ادله قول به وضع امر برای جامع طلب

دلیل اول: صحت تقسیم امر به وجوب و استحباب

می توان امر را مقسم، و وجوب و استحباب را از اقسام آن قرار داد و گفت: «الامر اما للوجوب و اما للاستحباب» پس از صحت تقسیم کشف می کنیم که امر برای معنای عام و قدر جامعی وضع شده که آن مطلق طلب «استحباب و وجوب» هست. و از طرفی ما از این استعمال عنایتی را احساس نمیکنیم تا مجازی باشد.

اعمیت مقسم بودن از حقیقت و مجاز

از اینکه امر را مقسم قرار داده و برای آن دو قسم قرار داده شده است، کشف می کنیم که مقسم در معنای عامی استعمال شده است و استعمال با قرینه دلیل بر وضع نیست و خود تقسیم قرینه است بر اینکه ماده امر اعم از حقیقت و مجاز است.

دلیل دوم: اولویت مشترک معنوی

در اینجا از یک طرف دوران امر بین مشترک لفظی (ماده امر دو بار وضع شده باشد یک بار برای وجوب و یا بار دیگر برای استحباب وضع شده باشد) و مشترک معنوی است (ماده امر برای جامع وضع شده باشد) و از طرف دیگر دوران دیگری وجود دارد و آن عبارت است از اینکه ماده امر یا حقیقت در استحباب و وجوب باشد و یا مجاز در استحباب باشد. باید در این گونه موارد گفته شود که لفظ برای جامع وضع شده باشد و نتیجه این وضع حقیقت داشتن ماده امر در وجوب و استحباب است زیرا این گونه وضع نسبت به اینکه ماده امر حقیقت در وجوب باشد و در استحباب مجاز باشد (کما اینکه مرحوم آخوند ادعا میکند) اولویت دارد چون حقیقت اولی از مجاز است و همچنین نسبت به مشترک لفظی نیز اولویت دارد زیرا مشترک لفظی خلاف اصل است اگر کسی اشتراک لفظی را ادعا کند.

جواب: استحسانی بودن تعارض احوال

این گونه اولویت ها استحسانات است و در تعارض احوال، ملاک و مناط، پیدایش ظهور برای لفظ هست نه مرجّحات ظنیّه.

دلیل سوم: مأمور به بودن مستحبات

اینکه امر برای مطلق طلب وضع شده باشد مرگّب از صغری و کبرائی است که عبارت است از : «انّ فعل المندوب طاعة، و کلّ طاعة فهو فعل المأمور به، فالمندوب فعل المأمور به».

آنها گفته اند اگر امر در خصوص وجوب حقیقت باشد، انجام فعل مندوب، عنوان مأمور به ندارد لذا از صغری و کبری، نتیجه گرفته اند که فعل المندوب هم دارای عنوان مأمور به هست پس امر برای قدر جامع بین وجوب و ندب وضع شده است.

جواب: اشکال کبروی

مرحوم آخوند کلّیت کبرای قضیه را مورد مناقشه قرار داده اند و فرموده اند اینکه می گوئید «کلّ طاعة فهو فعل المأمور به» آیا هر طاعتی مأمور به حقیقی هست؟ در این صورت قبول نداریم که هر طاعتی مأمور به حقیقی باشد بلکه بعضی از طاعات، مأمور به حقیقی هستند و آن در مواردی است که انسان اعمال واجب را اتیان کند.

و اگر مقصودتان از کبرای قضیه، این است که هر طاعتی مأمور به است خواه حقیقت باشد یا مجاز، در نتیجه دلیلی بر مدّعی شما نیست زیرا در این صورت، نتیجه قیاس چنین می باشد که: فعل المندوب هم مأمور به هست و لو مجازا که ما هم در فرض مذکور با شما مخالفتی نداریم پس شما نتوانستید از تشکیل قضیه مزبور، نتیجه ای به نفع خود بگیرید.

نتیجه: امر برای طلب ایجابی وضع شده است و ظهور وضعی در ایجاب دارد.

بررسی کلام مرحوم آخوند

در این مقام باید در چهار جهت بحث شود.

۱- میز بین وجوب و مستحب

۲- بررسی مدلول وضعی ماده امر

۳- اگر ماده امر ظهور در وجوب داشت آیا این ظهور وضعی است که مرحوم آخوند فرمود یا اطلاقی است و یا این ظهور به لفظ مستند نیست بلکه حکم عقلی است.

۴- ثمره بحث در کیفیت و مستند ظهور چیست؟

جهت اول: میز بین وجوب و استحباب

فصل ممیز واجب و مستحب چیست؟ (البته این بحث مبدا تصویری این مسأله است) و حقیقت وجوب و استحباب در چه چیزی است؟ در اینجا انظار و وجود دارد و بحث مستقلی در اصول ندارد و پراکنده بحث شده است.

قول قدماء: ترکب معنای وجوب و خلاف ارتکاز بودن ترکیب

به قدما نسبت داده اند که معنای امر را مرکب میدانند و فرق بین واجب و استحباب را در فصل میدانند یعنی وجوب طلب فعل است ولی با این قید که منع از ترک داشته باشد و استحباب طلب است ولی با این قید که ترخیص در ترک نیز دارد البته این تعریف دارای اشکال است و وجوب و استحباب دارای معنای مرکبی نیست و ادعای ترکیب، خلاف ارتکاز است وقتی گفته میشود که فلان چیز واجب است از وجوب یک معنای بسیطی به ذهن می آید و هکذا در استحباب و کراهت.

قول مرحوم آخوند: بساطت معنای وجوب

ایشان برای وجوب و استحباب معنای بسیطی قائلند. به این بیان که وجوب و استحباب دارای معنای طلب هستند ولی در وجوب طلب اکیدی است که شخص نمیتواند آن را ترک کند. البته منع از ترک لازمه ی مرتبه اکید طلب است نه اینکه معنای مطابقی طلب اکید باشد. بر خلاف استحباب که طلب ضعیفی را دارد.

منشا اکید و ضعیف بودن نیز عمدتاً ملاکات است که اگر مثلاً مصلحت زیادی داشته باشد طلب اکید میشود و اگر مصلحت ضعیفی داشته باشد طلب ضعیف است. مثلاً در سواک مصلحت وجود دارد اما به خاطر سخت بودن، مصلحتش به گونه است که میتوان آن را ترک کرد و یا در بحث طلاق مغبوضیت وجود دارد ولی به خاطر سخت نبودن زندگی کردن مومنین و مومنات، مغبوضیتش به گونه ای است که میتوان آن را مرتکب شد.

در حقیقت به نظر مرحوم آخوند، روح حکم، ملاکات است و این ملاکات هستند که باعث میشوند که مولی طلب کند و همچنین ملاکات هستند که منشا قوت و ضعف است.

اشکال: عدم وصف اعتباریات به شدت و ضعف

این ادعا صحیح نیست زیرا در جهت رابعه خواهد آمد که مراد از طلب در بحث امر، طلب تکوینی نیست بلکه مراد از طلب موضوع له امر، طلب انشائی است و این یک امر اعتباری است و امر اعتباری شدت وضعف برنمی دارد. اساساً وجوب و

حرمت دو امر اعتباری هستند و از احکام شرعی هستند واحکام نیز اعتباری هستند در حالی که احکام اعتباری شدت و ضعف بر نمی دارد.

جواب: وصف اعتباریات به شدت و ضعف

در امور اعتباری شدت و ضعف راه دارد مثلاً در عرف متشرعه میگویند فلان مورد از اوجب واجبات است یا فلان چیز نجس تر است یا پاک تر است در شریعت نیز گفته میشود که ناصبی انجس از سگ است و منظور از انجس قذارت باطنی نیست زیرا سگ قذارت باطنی ندارد بلکه سگ حیوان با وفایی است فلذا مراد همین نجاست اعتباری است.

منشا اشتباه

اینکه گفته میشود اعتباریات شدت و ضعف دارند منظور این نیست که خود اعتبار حرکت از شدت به ضعف یا بالعکس را دارد زیرا حرکت در اعتباریات وجود ندارد و شدت و ضعف در اعتباریات ملازمه با این معنا ندارد بلکه منظور از اینکه شدت و ضعف در اعتباریات وجود دارد این است که از اول شدید اعتبار میشود و یا از اول ضعیف اعتبار میشود. ادامه بحث در جلسه آینده